

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

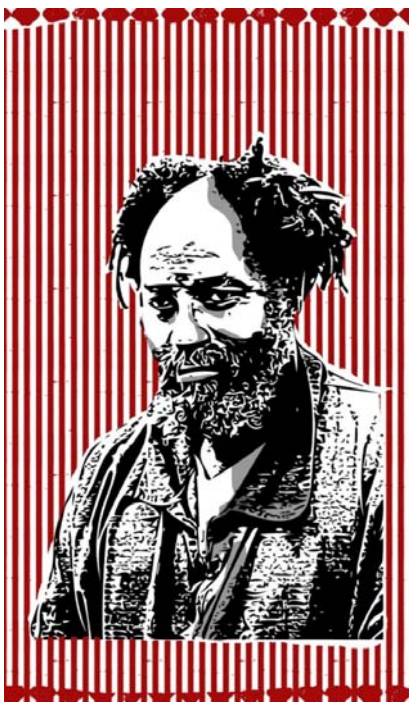
مصاحبه بین «جف بروان» و «مومیا ابوجمال»  
فرستنده: عثمان حیدری  
۲۰ نومبر ۲۰۲۰

**در باب دام‌های موجود در راه مبارزه برای آزادی، در باره «جان سیاه‌پوستان مهم است» (BLM)**

**و ریشه‌های فرهنگی جمهوری خلق چین.**

دهه ۱۹۶۰ میلادی دوره متنوع‌ترین جنبش‌های توده‌ای بود. مبارزه برای رهائی ملی، مبارزه برای آزادی و حق تصمیم‌گیری مستقل علیه سرکوب دولتی و علیه جنگ‌های امپریالیستی مثلاً در ویتنام بود. با نگاه به گذشته، بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در این دوران با این رؤیا به وجود آمده بودند تا جامعه‌ای عمیقاً متفاوت و عاری از سرکوب و بردگی پدید آورند. عزم مبارزه یک نسل کامل زیر تأثیر این بینش عمیقاً رهاییبخش جزم شده بود.

\*\*\*\*\*



رفیق مومیا، شما که یک امریکائی آفریقائی‌تبار هستید و در ایالات متحده به دنیا آمده و رشد کرده اید، آگاهی سیاسی خود را چگونه کسب کردید؟ و چه چیزی الهامبخش شما برای پیوستن به مبارزه در راه تحول اجتماعی و اقتصادی «۹۹ درصد» جامعه ما بود؟

دهه ۱۹۶۰ میلادی دوره متنوع‌ترین جنبش‌های توده‌ای بود. مبارزه برای رهائی ملی، مبارزه برای آزادی و حق تصمیم‌گیری مستقل علیه سرکوب دولتی و علیه جنگ‌های امپریالیستی مثلاً در ویتنام بود. با نگاه به گذشته، بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در این دوران با این رؤیا به وجود آمده بودند تا جامعه‌ای عمیقاً متفاوت و عاری از سرکوب و بردگی پدید آورند. عزم مبارزه یک نسل کامل زیر تأثیر این بینش عمیقاً رهاییبخش جزم شده بود، حداقل این‌طور به نظر می‌رسید.

سیستم کلیه شاخک‌های خود را گسترده تا مردم را از هم جدا سازد. این کار به ویژه به کمک افتراق و پراکندگی نژادی به لجن کشیدن رؤیای متحدکننده و بیگانه ساختن مردم نسبت به یک دیگر انجام شد. فلم

امریکائی Big Chill (یأس و ناامیدی بزرگ ۱۹۸۳) در مورد گروه‌های دانشجویی دهه ۱۹۶۰ در میشیگان، نمونه بارزی بود. ایده‌آلیسم اولیه گروه در پایان «خطا»ی انسان‌هائی معرفی شد که برای لحظه کوتاهی از ورای دیوارهای زندان درون، نگاهی به آزادی، آزادی که قابل دسترس به نظر می‌رسید، افکنده بودند. «پلنگ سیاه» «فرد هامپتون» از

شیکاگو در سال ۱۹۶۹ از طرف نیروهای دولتی در بستر خود به قتل رسید، زیرا نه تنها رؤیای آینده دیگری را در سر می‌پروراند، بلکه پیگیرانه برای آن مبارزه می‌کرد تا آن را به واقعیت بدل سازد. او برای ارباب دیگران کشته شد تا چشم‌انداز رؤیای نسل او را مکدر سازد.

جنبش‌ها به وسیله جمعی پر از امید به تغییرات اجتماعی به وجود می‌آیند و یا آن‌طور که انسان‌شناس امریکائی، خانم «مارگارت مید» می‌گفت: «هرگز تردید نداشته باشید که یک گروه کوچک متشکل از شهروندان متفکر و علاقه مند می‌تواند جهان را تغییر دهد.» برای من شخصاً، رشد کردن در این دوران شگفت‌انگیز بسیار مهم بود.

در این روزها جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» (BLM) در رسانه‌های باب روز در سطح جهان بازتاب یافته است و از طرف انظار عمومی به طور گسترده مورد حمایت قرار دارد. ولی همه شواهد مبین وجود یک انقلاب نیست. بنیاد فورد، یک بنیاد خصوصی بسیار پرقدرت جهانی و نهادهای غیردولتی منصوب به آن طی ۶ سال گذشته صد میلیون دالر به این جنبش کمک کرده است.

بتازگی نیز بنیاد جامعه باز میلیاردر «جورج سوروس» ۲۲۰ میلیون دالر در بین گروه‌هایی که برای عدالت اجتماعی و علیه فاشیسم مبارزه می‌کنند، تقسیم کرده. بنیاد فورد و بنیادهای دیگر که خود را لیبرال و انسان‌دوست معرفی می‌کنند، اغلب سازمان‌های خط اول جبهه "سیا" و «دولت در سایه» هستند که خود را در پس نقاب لیبرالی مخفی می‌کنند. این امر نشان می‌دهد که BLM و گروه‌های ضدفاشیستی مورد نفوذ قرار گرفته اند تا آن‌را به عنوان «اپوزیسیون هدایت‌شده» به خدمت هدف‌های الیگارش‌های ما (آن یک درصد) درآورد. جنبش «وال استریت را اشغال کنید» یک نمونه برجسته دیگر بود. اگر شما در رأس جنبش BLM قرار داشتید، چه می‌کردید؟ من خوانده ام که حزب پلنگ‌های سیاه نیز با همین معضل روبه‌رو بود. شما می‌توانید به شهروندان ضدامپریالیست و ضدسرمایه‌داری که جنبش خود را سازمان می‌دهند و به پیش می‌برند چه پیشنهادی بکنید تا همین‌طور به گروهی از «اپوزیسیون هدایت‌شده» تبدیل نشوند؟



در این رابطه کتابی را به خاطر می‌آورم که چندین سال پیش خوانده بودم. عنوان کتاب «بودجه انقلاب تأمین نمی‌شود» بود (The Revolution Will Not Be Funded). کتاب ترسیم می‌کرد که چگونه نیروهای دست راستی از سرمایه‌های خود استفاده می‌کنند تا اندیشه‌های مختلف برای حمایت و تقویت فکری سیستم سرمایه‌داری تأسیس

کنند. نیروهای چپ دارای هیچ ثروتی نیستند که بتوانند از نظر ایدئولوژیک وزنه مشابهی در مقابل آن قرار دهند. آن‌ها از امکانات مالی خود برای تأمین وظایف اجتماعی استفاده می‌کنند. کتاب فاکت‌هایی در اختیار کنشگران چپ قرار می‌دهد که باید به آن‌ها کمک کند تا در شبکه تنیده شده مالی ثروتمندان گرفتار نشوند. جای تعجب نیست که سیستم دست به هر اقدامی می‌زند تا موقعیت خود را برای همیشه تثبیت نماید.

جنبش BLM را نمی‌توان با حزب پلنگ‌های سیاه مقایسه کرد، حداکثر شاید در تصورات مشاور ارتجاعی ترمپ «رودولف جولیان».

حزب پلنگ‌های سیاه از نظر مالی مستقل بود، زیرا با نشر و فروش روزنامه «پلنگ‌های سیاه» خود را ز نظر مالی تأمین می‌کرد.

وقتی که سیاهانی که در فقر و تنگدستی به سر می‌برند، سعی کنند خود را سازمان دهند، طبیعتاً خبرگان متمکن سفید کوشش خواهند کرد آن‌ها را کنترل کنند. اگر نشد، چاقوکشان خود را اعزام خواهند کرد تا چنین جنبشی را نابود کنند که ما در حملات بی‌رحمانه به جنبش پلنگ‌های سیاه و جنبش «حرکت» (Move) شاهد بودیم. آن‌ها کنسرن‌های رسانه‌ای را علیه نیروهائی که در مقابل استثمار و سرکوب مقاومت نشان می‌دهند بسیج کرده تا آن‌ها را در انظار عمومی خبیث جلوه دهند.

می‌خواهم یادآور شوم که پدران انقلاب آمریکا (۱۷۶۵ تا ۱۷۸۳) بی‌استثناء همگی ثروتمند بودند و مبارزه‌شان برای حفظ و تثبیت سیستم برده‌داری و بیگاری بود. اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا «جورج واشنگتن» یکی از ثروتمندترین افراد در کلنی‌های آمریکای شمالی محسوب می‌شد که صاحب صدها برده و مالک سرزمین‌های پهناور بود. همین‌طور «تامس جفرسون»، سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده صاحب صدها برده سیاه بود ولی حداقل او آنقدر نجابت داشت که در نامه خود به «ژان نیکولاس دیمونیر» یک سیاستمدار فرانسوی و مدافع انقلاب فرانسه، اذعان کند که انسان «یک ماشین عجیب و غیرقابل درک» است. او حاضر است «ملال، گرسنگی، تازیانه، حصر و حتی مرگ را بپذیرد، اگر برای دفاع از آزادی خویش باشد» ولی (همین انسان) «چند لحظه بعد آن‌چنان بردگی را به هموعان خود تحمیل می‌کند که تنها طی یک ساعت به قدری درد و رنج به وجود می‌آورد، که او در طول تمام شورش تحمل کرده بود.»

سیستم‌های سرکوب‌کننده برای ادامه حیات خود مردم را به ارتشاء وامی‌دارند. یک ضرب‌المثل کهنه می‌گوید: «از شما عباسی، از ما رقاصی.» اگر سخن من در جنبش BLM کارائی داشت، چه می‌کردم؟ من مطالعه متراکم تاریخ را تجویز می‌کردم تا نشان دهم که چگونه سیستم‌های دولتی کوشش می‌کنند، جنبش‌های مردمی را بنا بر تصورات خویش تعریف کنند. کوشش می‌کردم تا جنبش BLM به کمک اقتصاد مستقل تأسیس ساختارهای سازمانی خود را ممکن سازد و علاوه بر آن از کلیه اعضاء می‌خواستم شیوه‌های FBI در برنامه‌های ضدجاسوسی Cointelpro را که از دهه ۱۹۷۰ به این طرف کلیه جنبش‌های تحول‌بخش اجتماعی را بی‌ثبات کرده، فرا آموزند. همین! در ضمن جنبش BLM از افراد خردمند، مطلع و جوان تشکیل شده که شاید اصلاً نخواهند توصیه یک مبارز پیری چون من را بپذیرند. جنبش جوانان باید جنبش جوانان بماند که ذات آن است و برای همین هم به وجود می‌آید.

در دهه ۱۹۶۰ رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی رهبری کنگره ملی آفریقا ANC، از جمله نلسون ماندلا را دستگیر کرد. تنها فشار بین‌المللی از اجرای حکم اعدام جلوگیری کرد. فروپاشی سیستم آپارتاید به رهائی مبارزان راه آزادی از بند انجامید. حزب پلنگ‌های سیاه در سال ۱۹۶۶ در کالیفرنیا تأسیس شد و جنبش «حرکت» در سال ۱۹۷۲ در شهر شما فیلادلفیا. FBI و سازمان‌های جاسوسی مبارزه بی‌امانی را علیه این دو سازمان آغاز کردند. بسیاری از پلنگ‌های سیاه دستگیر شدند و تا امروز در زندان به سر می‌برند. بازماندگان «حرکت ۹» تازه پس از ۴۰ سال از زندان آزاد شدند. خود شما در سال ۱۹۸۱ دستگیر و محکوم به اعدام شدید. مجازات شما تازه در سال ۲۰۱۱ به حبس ابد تغییر یافت و شما تا امروز برای آزادی خود مبارزه می‌کنید. آیا مبارزه ANC و زندانی سیاسی نلسون ماندلا را می‌توان با زندانیان پلنگ‌های سیاه، حرکت و کوشش‌های شما برای آزادی مقایسه کرد؟

وقایع تاریخی می‌توانند با یک دیگر شباهت داشته باشند، ولی هرگز به طور دقیق یکی نیستند. مبارزه سیاهان در سطح جهان با یک دیگر تفاوت دارد. مثلاً مبارزه در ایالات متحده برای احیای حقوق شهروندی اقلیت سیاهپوست صورت می‌گیرد، ولی مثلاً ANC برای احیای حقوق اکثریت سیاهپوست در آفریقای جنوبی مبارزه می‌کرد. جنبش‌های آفروامریکائی معمولاً در درون امپراتوری آمریکا برای احقاق حقوق خود و به ندرت برای تأسیس کشور مستقل ملی

خود منبای مثال «جمهوری افریقای نوین» در ایالات جنوبی امریکا و یا «ملت اسلامی» مبارزه می‌کنند. این جنبش‌ها برای احیای مرتبت و حق تعیین سرنوشت سیاهپوستان علیه قدرت دولتی نژادپرست سفید مبارزه می‌کنند. یک تفاوت فاحش دیگر این بود که قبل از به دست گرفتن قدرت دولتی ANC مثل اغلب اوقات وقتی دو طرف یک مناقشه با یکدیگر به تعامل می‌پردازند و مجبور به یافتن مصالحه هستند، مجبور بود از برخی مواضع کلیدی خود چشم‌پوشی کند. اوایل ماه اگست در بخش جنوبی شیکاگو «انگلوود» فرد جوانی به نام «لاترل آلن» که در آنجا زندگی می‌کرد با گلوله پولیس به شدت زخمی شد. بنا بر گزارش رسانه‌ها اعضای BLM برای اعتراض در مقابل اداره پولیس اجتماع کردند. برخی از سیاهپوستان ساکن «انگلوود» از جمله برخی از کنشگران باسابقه جنبش حقوق شهروندی در مقابل اعتراض کنندگان ایستادگی کردند و از آن‌ها خواستند: «اگر اهل انگلوود نیستید، بهتر است سر خود را کم کنید!» چیزی نماده بود که کار به زد و خورد بکشد. آن‌ها به BLM انتقاد می‌کردند «همین که BLM به خانه‌های خود بازگشت، جوانان سیاهپوست ما از طرف پولیس مضروب خواهند شد و تقاص شما را پس خواهند داد.» البته این انتقاد کاملاً درست نبود چون ساکنین انگلوود و کنشگران BLM از شیکاگو نیز در بین تظاهرکنندگان حضور داشتند. ولی نظر شما در این مورد چیست؟

درگیری‌ها در شیکاگو بسیار ناراحت کننده است، زیرا نه تنها سطح نازل آگاهی بین سیاهپوستان در شیکاگو، بلکه سطح به ویژه بالای سرکوب را که در آنجا حاکم است، نشان می‌دهند. کنشگران باسابقه در انگلوود عمدتاً به BML خرده می‌گرفتند که چون حقیقت را بیان می‌کنند محله را به خطر می‌افکنند. این امر در گذشته نیز می‌توانست علتی برای زد و خورد بین بردگان سیاهپوست پلانتاژها باشد، مثلاً وقتی مبارزان ضدبردگی «هاریت توبمن» و یا «جان بروان» به آنجا می‌آمدند تا به درد و رنج بردگان پایان بخشند و به مبارزه آنان برای آزادی کمک کنند. آنچه که در انگلوود رخ داد علیه BML نبود، بلکه به روشنی نشان می‌داد که تا چه حد مردمانی که در گتوهای سیاهپوستان در ایالات متحده امریکا در «آزادی» زندگی می‌کنند، سرکوب و مرعوب شده اند. این وضعیت بسیار دلخراش و بد است ولی واقعیت را بیان می‌کند.



اگر کسی از من بپرسد کدام یک از کتاب‌هایی که من تألیف کرده ام، برایم مهمتر است، پاسخ به آن برایم سخت نیست، زیرا چهار کتاب بیش‌تر منتشر نکرده ام، به عکس شما که ۱۰ کتاب منتشر کرده اید. کمی در این مورد صحبت کنید تا دوستان ما در چین در مورد شما و از وظیفه‌ای که برای خود تعیین

کرده اید بیش‌تر مطلع شوند. سه کتاب مهم شما کدام است و چرا باید آن‌ها را مطالعه کرد؟

در ارتباط با این سؤال یاد مصاحبه ای می‌افتم که چندین سال پیش با زندگی‌نامه‌نویس خود «تری بیسون»، نویسنده داستان‌های علمی صورت گرفت. وی گفت مثل این است که از پدری سؤال کنید کدامیک از فرزندان را بیش‌تر دوست دارد. چنین اظهار نظری ممکن نیست. من همه کتاب‌هایی را که تألیف کرده ام دوست دارم، زیرا هر یک از آن‌ها

زمانی را توصیف می‌کند که طی آن نوشته شده است. علاوه بر آن، خوانندگان باید تعیین کنند که کدامیک را خوب و سودمند می‌دانند.

من بر روی هم ۱۶ سال در چین زندگی و کار کردم و مایلیم در پایان این تبادل نظر به شما امکان دهم از من در مورد این ملت و مردم شگفت‌انگیز آن، تاریخ ۵ هزار ساله تمدن آن و انقلاب کمونیستی-سوسیالیستی آن سؤال کنید. ۱۶ سال زندگی در یک کشور دیگر مدت زمان قابل توجهی است. سؤال من مربوط می‌شود به تمدن ۵ هزار ساله چین. از این تمدن پس از انقلابی که در سال ۱۹۲۹ آغاز شد، چه باقی ماند؟

این یک سؤال بسیار عالی است. مانو تسه‌دون در این رابطه زحمات زیادی کشید تا «چینی نوین» ایجاد کند که با نیروی خلق و به وسیله «چینی‌های نوین» به پیش برده می‌شود و نه مانند گذشته به وسیله رهبران کهنه‌ای که اجازه دادند کشور از سال ۱۸۳۹ تا ۱۹۴۹ یعنی در طول «قرن تحقیر» به دست امپریالیست‌های غربی و جاپانی به ننگ آلوده و تاراج گردد و مردمش با مواد مخدر غیرقانونی مضمحل شوند. آنچه که هیچ‌کس تصور نمی‌کرد، یعنی ایجاد هر دو، کشور چین جدید و مردم جدید، قطعاً تحت رهبری مانو تحقق یافت. در غیر این صورت چین به دامان سرمایه‌داری الیگارشی‌های غربی غلتیده از مدت‌ها پیش آلوده و بالکائیزه شده و مانند اندونزی فاحشه مواد خام سرمایه شده بود و یا یک کشور مواد مخدر اشغال شده نظامی مانند کلمبیا. نیمی از مردم چین اصلاحات بازارمحور دنگ شیائوپینگ را می‌پسندند. به ویژه شهرنشینان، البته مردم روستا نشین کمتر. ولی ۹۵ درصد مردم برداشت ژئوپلیتیک مانو را مبنی بر این که سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم و استعمار، دشمنان چین و راه رشد کمونیستی - سوسیالیستی آنند، می‌پذیرند.

چینی‌ها در زمینه آگاهی از تاریخ و فرایندهای سیاسی جاری از آگاه‌ترین و باهوش‌ترین افراد هستند. مانو نمی‌توانست ۵۰۰۰ سال تمدن را نفی کند. کنفوسیوس‌گرانی، دانوایسم و بودیسم بسیار قدرتمندند و راهنمای پرنفوذی برای تقویت روحیه، معنویت و رفتار روزمره انسان‌ها بوده و فراسوی ۱۹۴۹ باقی ماندند، هرچند که انقلاب اکنون در مرکز توجه قرار دارد. «کتاب کوچک قرمز مانو» پرفروش‌ترین اثر چاپی در تاریخ است ولی خلق چین کماکان عاشق کلاسیک‌های ادبی، نظم و نثر، نقاشی، خوش‌نویسی، مجسمه‌سازی، آکروبات، اپرا، موسیقی و رقص و واریته است.

از زمانی که «شی جین‌پینگ» در سال ۲۰۱۲ دبیرکل حزب کمونیست چین و از سال ۲۰۱۳ رئیس‌جمهور جمهوری خلق چین شد، دولت و حزب کمونیست به عنوان حزب آوانگارد در راه ایجاد رفاه خلق و در مقابل خرابکاری‌های غرب که سوسیالیسم بسیار موفق با مشخصات چینی و شیوه زندگی کمونیستی مردم این کشور را هدف قرار داده، حافظ این گنجینه عظیم فرهنگی و تاریخی است و از این طریق باید خلق موفق شود در راه منافع خود و نه منافع کشورهای آنگلوامریکایی رشد و ترقی کند و توسعه و تکامل یابد.

و بدین سان دایره با حزب پلنگ‌های سیاه بسته می‌شود که به عنوان حزب آوانگارد تأسیس شد تا از خلق محافظت کند و به آن کمک کند تا روی پای خود بایستد و با استفاده از ذخایر جهانی و ملی فرهنگی و تاریخی سیاه‌پوستان، روح همبستگی را زنده نگاه دارد، تا به رفاه و خوشبختی دست یابد.

منبع: لینکه تسایتونگ

تارنگاشت عدالت